فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سـال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰
صفحات ۱۱۹ – ۱۳۷

ریشه‌های اقتصادی قیام سال سی و پنج هجری[۱]

سید محمد طیبی[۲]

چکیده

قیام سال سی و پنج هجری که سرانجام به قتل عثمان‌بن عفان خلیفه سوم از خلفای راشدین انجامید، بر اثر علل و عوامل متعددی چون مسائل سیاسی، اجتماعی، فکری و نظامی به‌وجود آمد. از میان عوامل ظهور و بروز قیام مزبور ـ که هر یک مبحث مستقلی را می‌طلبد ـ عوامل اقتصادی از اهمیّتی ویژه برخوردار است. در نوشتار حاضر سعی شده تا کارکرد و کارنامه‌ی اقتصادی و مالی دوران خلافت این خلیفه، به عنوان یکی از دلایل ناخشنودی و اعتراض عمومی، مورد توصیف، تبیین و تحلیل قرار گیرد. یافته‌ها دلالت بر آن دارد که سیره‌ی معیشتی زندگی فردی خلیفه، چگونگی اخذ مالیات و خراج و نیز نحوه‌ی توزیع غنائم، بخشش‌های نابجا و غیرقابل توجیه از خزانه‌ی عمومی، چگونگی واگذاری و تقسیم اراضی عمومی، بروز و ظهور طبقه‌ی ثروتمند و صاحبان سرمایه‌های گزاف موجبات ناخرسندی، اعتراض و انتقاد از سوی گروه‌ها و اقشار مختلف جامعه‌ی اسلامی آن عصر را پدید آورده است.

کلیدواژه‌ها

قیام، ریشه‌های اقتصادی، سال سی و پنج هجری، عثمان‌بن عفان.

---

۱. تاریخ دریافت: ۸۹/۲/۸. تاریخ پذیرش: ۸۹/۹/۱۵.

۲. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه شهید باهنر کرمان. m.tayybi@mail.uk.ac.ir

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

مقدّمه

عثمان‌بن عفان، سومین خلیفه از خلفای راشدین، پس از قتل عمربن خطّاب و متعاقب تشکیل جلسات شورای شش نفره و با زمینه‌سازی جهت‌مند و کارگردانی یکی از اعضای منتخب و فعال شورای مزبور (عبدالرحمان‌بن عوف) در اوایل سال ۲۴هـ‌ق/ ۶۴۳ م به خلافت رسید. شش سال نخست خلافت او به دور از تنش جدی طی شد و روی‌هم‌رفته در این سالها آرامش برقرار بود. گرچه از همان آغاز خلافت، به دلیل سیاست حکومتی خلیفه و کارگزارانش، زمینه‌ی نارضایتی عمومی به تدریج پی‌ریزی شد و شکاف میان مردم و حاکمیّت به تدریج افزایش می‌یافت. در نیمه‌ی دوم خلافت، انتقادات و ناخشنودی‌های پنهان، تبلور عینی و عمومی یافت و مبارزه‌ای آشکار بر ضد دستگاه خلافت آغاز گردید. سیاست‌های اشتباه و خشن در رویارویی با بحران و عصیان عمومی، به شعله‌ور شدن بیش از پیش آن کمک کرد و با گذر زمان شعله‌ها را برافروخته‌تر نگاه داشت.

نمایندگان و هیأت‌های معترض مردمی، جهت طرح درخواست‌ها از شهرهای مهم مصر، کوفه و بصره به مدینة النبی روی آوردند. در آغاز، روند مذاکرات، مثبت و مفید بود؛ اما در ادامه به دلیل بروز اعمال خلاف توافق و تفاهم از سوی کارگزاران و مشاوران خلیفه، خانه‌ی او به محاصره درآمد. قیامگران خواهان کناره‌گیری خلیفه بودند؛ اما واکنش خلیفه و کارگزارانش سخت و انعطاف‌ناپذیر بود.

محافظان عثمان، نخستین خونریزی را مرتکب شدند. آنان پیرمردی از صحابه‌ی پیامبر(ص) را ـ که در حال سخنرانی بود و خلیفه را به پایان دادن ماجرا فرا می‌خواند ـ به قتل رساندند. محاصره کنندگان خواستار تسلیم قاتل و قصاص او شدند؛ اما به درخواست آنان پاسخ مثبت داده نشد. از سویی در شهر شایع گردید که هواداران خلافت از شهرهای اطراف عازم مدینة النبی هستند. بنابراین محاصره‌کنندگان حمله به درون خانه‌ی خلیفه را آغاز و در ذی‌حجه‌ی سال ۳۵ هـ‌ق / ژولای ۶۵۵ م او را به قتل رساندند.

این قیام در ابعاد فکری، اعتقادی، زمانی، مکانی، ماهیّت قیامگران، کارگزاران خلافت اسلامی، علل و عوامل وقوع و پی‌آمدها دربردارنده‌ی نکات متعدد مهم و در خور تأمل ویژه است. اما مهم‌ترین پرسش پایه‌ای که محور بحث و بررسی این مقاله قرار خواهد

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

گرفت این است که آیا در بروز وقوع قیام سال سی و پنج هجری، سیاست اقتصادی دستگاه خلافت تأثیر مثبت و کارآمد داشته است؟ چنان‌چه پاسخ این پرسش را مثبت بپنداریم، سؤال مهم دیگری که با آن مواجهیم آن است که ناخشنودی و نارضایتی اقتصادی، برخاسته از کدامیک از عرصه‌ها، جنبه‌ها، کارکردها و سیاست اقتصادی دستگاه خلافت و پی‌آمدهای آنها بوده است؟ امید است نوشتار حاضر بتواند بر اساس داده‌های منابع معتبر، یکی از ابعاد و علل این قیام را مورد بررسی، تبیین و تحلیل قرار دهد.

الف) بخشش‌های خلیفه

خلیفه‌ی سوم به عنوان رهبر جامعه‌ی اسلامی خود را مجاز در کیفیّت مصرف درآمد بیت‌المال می‌دانست. در قبال اعتراض مخالفان چنین استدلال می‌کرد که منصب خلافت و وظایف آن بس سنگین و کمرشکن است و او در برابر انجام این امور، خود ر ا مُحق می‌داند که در بخشی از اموال عمومی به هرگونه که صلاح می‌داند گشاده‌دستی نماید. بستگانش را افرادی عیالمند و بی‌پروبال معرفی می‌کرد که نیاز مبرم به کفالت و اعانت دارند؛ و از باب وظیفه‌ی شرعی بر خود لازم می‌داند به عنوان صله‌ی ارحام به آن‌ها کمک مالی و اقتصادی نماید (نویری، ۱۳۶۴، ۵/۷۰).

در سال ۲۷ هـ‌ق / ۶۴۷ م نبردی به فرماندهی عبدالله‌بن سعد (حاکم مصر) با پادشاهی به نام جرجیس به وقوع پیوست. پادشاه در این مصاف به قتل رسید و سپاهش منهزم گردید. لشکریان اسلام، غنائم فراوانی به‌دست آوردند. خمس غنائم مزبور صد و به روایتی دویست هزار دینار برآورد شده است. خلیفه با بخشش همه‌ی مبلغ مزبور به پسر عمو و مشاورش (مروان حکم) مردم را به تعجب و اعتراض واداشت (بلاذری، بی‌تا، ج۵، ص۲۸، ابن‌سعد، ۱۳۷۷، ج۵، ص۶۴؛ ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، ص۵۳). یعقوبی رقم بالاتری را ذکر نموده و می‌نویسد: «مبلغ اصلی دو میلیون و پانصد و بیست هزار دینار بود و عثمان، دخترش را به مروان حکم تزویج کرد و $\frac{1}{5}$ مال را بدو بخشید» (یعقوبی، ۱۳۶۸، ج۲، ص۵۸). طبری به این موضوع چنین اشاره دارد: «عبدالله‌بن سعد با مردم افریقیه بر سیصد وزنه طلا صلح کرد که عثمان آن را به خاندان حکم و یا خاندان مروان بخشید» (طبری، ۱۳۶۲، ج۵، صص۲۱۰۲- ۲۱۰۳).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

عبدالرحمان‌بن حنبل از اصحاب پیامبر(ص) در تک بیت سروده‌ی خود، بخشش خلیفه به مروان‌بن حکم را این چنین مورد انتقاد قرار داد:

واعطیت مروان خُمس البلاد فهیهات سعیک ممّن سَعی[1]

پسرعموی دیگر خلیفه (حارث‌بن حکم) با یکی از دختران او به نام عایشه ازدواج کرد. عطیّه‌ی خلیفه به او مبلغ صد هزار درهم از بیت‌المال بود. در نوبتی دیگر نیز به او سیصد هزار درهم بخشید. در اقدامی دیگر هم تمامی شتران زکاتی که از اطراف جمع‌آوری شده بود به او پیشکش کرد (بلاذری، بی‌تا، صص۵۲-۲۸؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۹، ج۳، ص۳۵).

عثمان، عمویش(حکم‌بن عاص) ـ مطرود رسول‌الله ـ را پس از فراخواندن از تبعید با اعطای مبلغ صد هزار درهم مورد تفقّد و محبت قرار داد (همان، ص۲۰۰؛ ابن عبدربّه، ۱۴۰۳، ج۴، ص۲۸۳). یعقوبی می‌نویسد: «ابواسحاق از عبدالرحمان‌بن یسار روایت کرده است که مأمور زکات‌های مسلمانان را در بازار مدینه دیدم که هرگاه شب می‌رسید آن‌ها را نزد عثمان می‌آوردند و او دستور می‌داد که آن‌ها را به حکم‌بن عاص تحویل دهند» (یعقوبی، ۱۳۶۳، ج۲، ص۶۲). یک بار خلیفه مأموریت وصول صدقات از قبیله‌ی قضاعه را به او محوّل کرد. مبلغ جمع‌آوری شده بالغ بر سیصد هزار درهم بود؛ خلیفه تمامی مبلغ مذکور را به او هبه نمود (بلاذری، بی‌تا، ج۵، ص۲۸).

ابوموسی اشعری (حاکم بصره) در دوران تصدّی با اموال فراوان به مدینة النبی آمد؛ خلیفه تمامی آن‌ها را بر بنی‌امیه تقسیم کرد (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۹۷، ج۱، ص۱۹۹). ابن حجر که بر مبنای دیدگاه اعتقادی‌اش درصدد تبرئه‌ی خلیفه در تمامی موارد است، این روایت را به گونه‌ای دیگر ذکر می‌نماید[2]، او می‌نویسد: ابوموسی با زیورآلات قابل توجّه (طلا و نقره) از بصره به منظور تحویل آن‌ها به خلیفه عازم مدینة النبی گردید. عثمان به محض وصول، تمامی آن‌ها را میان همسران و دخترانش تقسیم کرد (ابن حجر، ۱۳۵۸، ص۱۱۳). نویری نیز آورده است که

۱. خمس درآمد شهرها را به مروان بخشیدی؛ چه بسیار دور است کوشش و اقدام تو نسبت به آنان که سعی و کوشش کردند (ابوالفداء، بی‌تا، ج۱، ص۱۶۹؛ ابن قتیبه، ۱۳۸۰، ج۱، ص ۳۲؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۹۷، ج۱، ص۲۰۰).

۲. او میکوشد تا این روایت را جعلی و ضعیف جلوه دهد

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

ابوموسی یک میلیون درهم وجه نقد به عثمان تحویل داد؛ عثمان به پاس تشکر و قدردانی مبلغ صد هزار درهم از آن را به او پیشکش نمود (نویری، ۱۳۶۴، ج۵، صص۴۴-۴۵).

گستره و میزان بخشش بدان‌جا انجامید که عبدالله بن ارقم ـ متصدّی بیت‌المال در مدینة النبی ـ از پرداخت آن‌ها طفره رفت و صاحبان حواله را به پرداخت وجه در آینده‌ی نزدیک وعده داد. امتناع وی از پرداخت فوری عطایا، خشم خلیفه را برانگیخت و خطاب به او گفت: «تو برای ما خزانه‌داری بیش نیستی؛ هرگاه به تو بخشیدیم بگیر و هرگاه از تو خواستیم خاموش باش» (بلاذری، بی‌تا، ج۵، ص۵۸؛ یعقوبی، ۱۳۶۳، ج۲، ص۶۲). ابن ارقم پاسخ داد: «من خزانه‌دار تو و خویشانت نبوده و نیستم، خزانه‌دار تو غلام توست؛ و من خود را خزانه‌دار مسلمین می‌دانم.» چون تحت فشار قرارگرفت در یکی از روزهای جمعه و در حالی‌که خلیفه خطبه‌های نماز جمعه را قرائت می‌کرد، کلیدهای بیت‌المال را به طرف او انداخت و خطاب به حاضرین گفت: عثمان می‌پندارد من خزانه‌دار او و خویشانش هستم؛ در صورتی که خود را خزانه‌دار همه‌ی مسلمانان می‌دانم (همان؛ همان). به روایت دیگر به هنگام تسلیم کلیدها خطاب به خلیفه گفت: «تو اکنون با بخشش وجوهات بیت‌المال به بستگانت، اموالی را که در حیات رسول‌الله فی‌سبیل‌الله بخشیدی باز می‌ستانی» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۹۷، ج۱، ص۲۰۰).

این بخشش‌ها و دست و دل‌بازی‌ها ـ آن‌هم از اموال بیت‌المال ـ که به موارد و مصادیقی از آن‌ها در این مقال اشاره شد ـ موجبات اعتراض و خشم عمومی را فراهم ساخت و در بروز قیام و نارضایتی همگانی نقش بسزایی ایفا کرد (بلاذری، بی‌تا، ج۵، ص۲۸و ۵۲؛ ابن سعد، ۱۳۷۷، ج۵، ص۶۴؛ ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، ص۵۳؛ دیار بکری، ۱۳۰۲، ص۲۵۸؛ طبری، ۱۳۶۲، ج۶، ص۲۲۲۲؛ ابن اثیر، ۱۳۴۴، ج۳، ص۲۸؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۹۷، ج۳، ص۳۵). عمروبن معدی‌کرب، از مخالفان خلیفه، در اشعاری ناخشنودی خود را از این عطایا چنین بیان داشت: «چون کشته شویم هیچ‌کس بر ما نگرید، قریش می‌گوید آری سرنوشت چنین بود. شخص آزاده در تابستان از همه‌ی اندام‌هایش خون جاری می‌شود و فقط در تب و تاب آن با ما برابری می‌شود. آری در مورد ضربه‌های نفوذکننده‌ی نیزه برابری است، ولی به هنگام عطای دینارها برابری

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

وجود ندارد»(شیخ مفید، ۱۳۶۷، ص۷۹). یکی از انتقادات هیأت معترض مصری از عثمان آن بود که: «به عدالت رفتار و حکومت نکرده و در کار تقسیم بیت‌المال تبعیض روا داشته است» (طبری، ۱۳۶۲، ج۶، ص۲۲۶۴). امام علی(ع) در تحلیلی از خلافت و قتل عثمان می‌گوید: « اولاد پدرانش با او همدست شدند، مال خدا را می‌خوردند مانند خوردن شتر با میل تمام گیاه بهار را، تا این‌که باز شد ریسمان تابیده‌ی او و رفتارش سبب سرعت در قتل او شد» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۳، خطبه‌ی ۳).

ب) عملکرد خلیفه در مورد اراضی عمومی

۱. واگذاری اقطاع به خویشان و دیگر افراد

در تاریخ اسلام، نخستین کسی که تیول نظامی و لشکری را پایه گذاشت خلیفه‌ی سوم بود (طلس، ۱۹۵۷، ص۱۷۵۶؛ دیاربکری، ۱۳۰۲، صص۲۶۸-۲۶۹). او علاوه بر ایجاد تسلط سیاسی تیره‌ی اموی بر امپراتوری اسلامی، اراضی و املاک فئی را به رسم تیول به آن‌ها واگذار کرد؛ «به عنوان مثال قریه‌ی فدک را به تیول مروان حکم درآورد» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۹۷، ج۱، ص۲۰۰)؛ اساریف[1] را تیول زیدبن ثابت ـ که از هواداران و مریدانش بود ـ قرار داد. در مدینة النبی منطقه و بازاری موقوفه به نام نهروز (مهروز) قرار داشت. عثمان منطقه و بازار مزبور را به رسم تیول به حارث‌بن حکم واگذار کرد(همان). پی‌آمد ناخشنود کننده‌ی این اقدام تا آن‌جا بود که محمد قطب، از پژوهشگران تاریخ اسلام، قیام سال سی و پنج را قیامی ضد فئودالیسم و اقطاع‌داری معرفی می‌نماید (به نقل از سید قطب، ۱۳۷۳، ص۳۷۳).

۲. مسأله‌ی اراضی مناطق مفتوحه

اعظم متصرّفات در سال‌های نخستین با جنگ به قلمرو مسلمانان درآمد. از جمله‌ی این مناطق، اراضی سبز و خرّم عراق بود که به لحاظ طراوت، سرسبزی و خرّمی از سوی اعراب مهاجم به اراضی سواد (ارض‌السواد) موسوم شدند. اراضی مزبور در ناحیه‌ی بین بصره و کوفه و روستاهای اطراف آن قرار داشتند و به لحاظ مرغوبیت و درآمدزایی همواره مورد نظر خلفای اسلامی بودند.

۱. نام محل و به قول دیگر مجموعه‌ای از باغها و اراضی بوده است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

در دوره‌ی خلافت عمر، عده‌ای خواستار تقسیم اراضی مفتوحه شدند. خلیفه در این‌باره با صحابه به رایزنی پرداخت. امام علی(ع) و برخی دیگر او را از این کار بر حذر داشتند. به طور مثال امام علی(ع) چنین بیان داشت: «اگر امروز آن را بخشش کنی برای کسانی که پس از ما باشند چیزی نخواهد بود؛ لیکن آن‌ها را به دست ایشان می‌سپاری تا در آن کار کنند و برای ما و آیندگان هر دو باشد...» (یعقوبی، ۱۳۶۳، ج۲، ص۳۹).

خلیفه‌ی سوم در سال ۳۰ هـ‌ق/ ۶۵۰ م روش پیشین را دگرگون ساخت. او با فراخوانی اهالی مدینة النبی، برنامه‌ی جدید و انقلاب ارضی خود را این چنین تشریح کرد: «... ای مردم مدینه کسانی در فتنه فرو می‌روند، به خدا آن‌چه دارید خاص شما نخواهد شد تا اگر بخواهید آن را بیاورم؛ می‌خواهید که همه‌ی کسانی که با مردم عراق حاضر در فتوح بوده‌اند با اموال خود بیایند و در دیار خویش مقر گیرند؟ کسان برخاستند و گفتند ای امیرمؤمنان زمین‌هایی را که خدا غنیمت ما کرده چگونه برایمان جابجا می‌کنی؟ گفت آن را به هر که بخواهد در مقابل اموالی که در حجاز دارد می‌فروشیم؛ جماعت خرسند شدند که خدا چنان مشکلی گشوده بود که به خاطرشان نمی‌رسید...» (طبری، ۱۳۶۲، ج۵، صص۲۱۳۱-۲۱۳۲۵).

هدف این اقدام آن بود تا سهم مسلمانانی را که در خارج محدوده‌ی جزیرة العرب مالک بودند، در صورت تمایل با صاحبان اراضی داخل آن منطقه مبادله کنند. به عبارت واضح‌تر خلیفه به مردم حجاز و دیگر شهرهای عربی پیشنهاد کرد تا املاکی را که در عراق و یا سرزمین‌های دیگر دارند با مشابه آن در حجاز و یا دیگر شهرهای عربی معاوضه کنند. عده‌ای از صحابه‌ی قریشی که مترصّد چنین فرصتی بودند به سرعت سرمایه‌های خود را به کار انداختند و از طریق خرید اراضی حاصلخیز ـ به ویژه در عراق ـ مالکیت‌های بزرگ پدید آوردند. به طور مثال طلحه قسمت اعظم اراضی خیبر را از طریق خرید از صاحبان سهام یا ورثه‌ی آنان تصاحب نمود و آن‌ها را با اراضی مرغوب عراق که در اختیار حجازیان ساکن آن دیار بود، تعویض کرد و در نتیجه یکی از مالکان بزرگ اراضی عراق شد (همان، صص۲۱۳۱-۲۱۳۲؛ ابن اثیر، ۱۳۴۴، ج۳، صص۱۷۶-۱۷۷).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

خلیفه در تحقق این اقدام، چند نکته‌ی مهم را مطمح نظر داشت. یکی از اهداف او اعطای آزادی و خشنود ساختن صحابه‌ی قریشی بود که در عهد خلیفه‌ی دوم حق خروج از مدینة النبی را نداشتند؛ زیرا آنان از موقعیّت و نفوذ ویژه‌ی اجتماعی برخوردار بودند و عثمان با دادن چنین امتیازی فضایی خالی از دغدغه، جنجال و اعتراض و انتقاد در قلمرو خلافتش ـ به ویژه در مرکز فرمانروایی ـ دنبال می‌کرد. خارج ساختن عده‌ی زیادی منتقد از مراکز ناآرام در عراق، خواباندن شورش‌ها و ایجاد آرامش در آن از دیگر نکات مورد توجه خلیفه بود؛ زیرا با مهاجرت این گروه به حجاز ـ که صاحب عمله‌ی فراوان اعم از برده و موالی بودند ـ کانون‌های ناآرام خلوت و آرام می‌شد؛ از سوی دیگر موالی و بردگان مزبور که به فنون کشاورزی آگاهی داشتند در توسعه‌ی تولیدات و اقتصاد کشاورزی حجاز ایفای نقش می‌کردند. علاوه بر این، آنان‌که اراضی حجاز و شهرهای عرب‌نشین را به جای اراضی خارج از جزیرة العرب می‌خریدند، جهت عمران و بهره‌برداری از آن‌ها به عمله و کارگر نیاز داشتند؛ بنابراین ناگزیر تعدادی از غلامان و کارگران را به استخدام می‌طلبیدند. این اقدام از هجوم رو به گسترش بیکاران به شهرها می‌کاست و آنان با ایجاد زمینه‌ی شغلی در روستاها ماندگار می‌شدند (طه حسین، ۱۳۶۳، ص۱۰۹).

سیاست ارضی یاد شده در تحقق اهداف کارساز نیفتاد و حتی نتایج ناخوشایندی برای دستگاه خلافت و خلیفه به بار آورد. مالکیت‌هایی بزرگ در امپراتوری اسلامی پدیدار شد. بازار خرید و فروش زمین بسیار داغ گردید و فئودال‌ها و سرمایه‌داران بزرگی ظهور یافتند. این قبیل افراد به لحاظ تمکّن مالی، سهام تعداد زیادی از خرده‌مالکان را خریداری کردند. البته این طرح تنها در مورد اراضی حجاز و عراق نبود؛ بلکه در تمامی مناطقی که مسلمانان به تصرّف درآورده بودند جریان داشت و در سراسر دنیای اسلام، اقطاعات وسیع و پهناوری را موجب گردید. کارگرانی از بنده و آزاد با حقوقی نازل در این‌گونه اراضی به کار اشتغال یافتند. زمینداران جدید که اشرافیّت آنان مولود ثروت سرشار، بسیاری اتباع و گاهی نیز سابقه و مبارزه در راه اسلام بود، به تدریج خواهان تقرّب و نفوذ بیشتر در دستگاه خلافت و منقاد کردن خلیفه در مقابل امیال و اهداف خود شدند. از سویی تملّک و سلطه‌ی عده‌ای معدود بر اراضی، سبب پیدایش دو دسته‌ی متضاد (ملاّکین متنعم و کارگران و کشاورزان

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

تهیدست) گردید. زمینداران، خود هرگز قادر به کشت و زرع در زمین‌هایی بدین وسعت نبودند؛ بنابراین به خرید برده پرداختند و یا از کارگران و کشاورزان بینوا برای کار در زمین‌ها بهره گرفتند. آنان با حقوقی ناچیز و نانی بخور و نمیر جهت ازدیاد محصول، سخت تلاش داشتند. در پرتو دسترنج این کارگران و تهیدستان، عده‌ای مرفّه تولد یافت که با بی‌اعتنایی به معتقدات و اخلاق اسلامی، روزگار را به عیش و نوش سپری می‌کردند.

این پدیده سبب رشد سرمایه‌های کلان از یک سو و فقر و تهیدستی رنج‌آور از سوی دیگر گردید و به دلیل بی‌عدالتی و بروز شکاف طبقاتی در جامعه مورد خشم و انتقاد قرار گرفت و اعتراض شدید تهیدستان و آگاهان به عدالت اسلامی را برانگیخت. تا آن‌جا که خلیفه در مواجهه با قیامگران، سیاست خود را در این بعد چنین توجیه و تشریح نمود: «می‌گویند به کسان زمین داده‌ای. این زمین‌ها هنگامی که گشوده شد مهاجران و انصار در آن شرکت داشتند. هرکس در محل فتوح اقامت داشت و هر کس پیش کسان خود بازگشته بود حق وی ساقط شده بود؛ من درباره‌ی سهم آن‌ها از غنیمتی که خدایشان داده بود نظر کردم و آن را با رضایت خودشان منتقل کردم که اکنون در دست آن‌هاست نه من» (طبری، ۱۳۶۲، ج۶، ص۲۲۲۷). خلیفه در این دفاعیه تنها به گوشه‌ای از اهداف خود در این طرح اشاره نموده و به پی‌آمدهای آن که زمینه‌ی طغیان و اعتراض جمعی بر ضد او فراهم ساخته توجه نکرده است.

۳. مسأله‌ی حِمی

حمی در اصطلاح عصر جاهلی به بخش‌های پهناوری از اراضی موات اطلاق می‌گردید که صاحبان قدرت به نفع خود احتکار می‌کردند و دیگران را از مداخله‌ی در آن باز می‌داشتند. در عصر رسول‌خدا (ص) این سنت جاهلی لغو گردید و حمی از آن خداوند و رسولش شناخته شده و در جهت مصالح عمومی مورد استفاده قرار گرفت. ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: چراگاه و مرتعی سبز و خرّم در حومه‌ی مدینه قرار داشت. پیامبر(ص) آن را عمومی ساخته و به چرای رمه‌های مسلمانان اختصاص داد. در خلافت شیخین، قاعده‌ی سابق برقرار بود؛ لیکن عثمان ضمن توسعه‌ی محدوده‌ی چراگاه، آن را به چرای رمه‌های بنی‌امیه اختصاص داد (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۹۷، ج۱، ص۱۹۹). طبری در این‌باره چنین بیان می‌دارد: «مردم در اعتراض به عثمان گفتند قُرق

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

نهاده‌ای. آیا خدا به تـو اجـازه داده یـا بـه خـدا دروغ می‌بنـدی؟» (طبـری، ۱۳۶۲، ج۶، ص۲۲۳۴). او هم‌چنین منطقه‌ی نقیع را قرقگاه پانصد اسب و هزار شتر ماده قـرار داد و ناحیه‌ی ربذه را مرتع شتران نر کرد. این اقدام موجبات اعتراض و انتقاد مـردم را فـراهم ساخت (بلاذری، بی‌تا، ج۵، ص۳۸).

اعتراضات دلالت بر آن دارد که خلیفه با ایجاد قرقگاه اختصاصی برای امویـان و نیـز افزودن بر محدوده‌ی مشخص قرقگاه یا قرقگاه‌های قبلی، دیگر دامـداران را در تنگنـای مرتع قرار داده است. از آن‌جا که یکی از راه‌های مهم کسب درآمد اعـراب در آن زمـان به پرورش دام اختصاص داشت، عملکرد خلیفه در این راستا انتقاد و اعتراض جمعی از مردم را برانگیخت. بلاذری در بیان انگیزه‌های مخالفت ابوذر با عثمـان یـادآور می‌شـود که «یکی از انتقادات ابوذر از عثمان انحصـاری کـردن قرقگاه‌هـا بـوده اسـت» (همـان، ص۵۳).

پ) ظهور سرمایه‌داری و اشرافیگری جدید

یا آغاز خلافت خلیفه‌ی سوم زمینه‌ی دنیاگرایی اشراف قریش به ویژه تیره‌ی بنی‌امیّـه از هر حیث مهیّا گردید. اشرافیگری جاهلی که پس از شکست در جبهه‌های بدر، احـد، خندق و فتح مکه به مسلمانی تظاهر کرده بود، هم اکنون با تظاهر به اسلام، بار دیگر پـا به صحنه گذارد و بر جامعه‌ی اسلامی تسلّط یافت. در کنار این عـدّه برخـی از صـحابه که تمایلات دنیاطلبانه در آن‌ها به تدریج نصج و قوام گرفته بود نیز حضور یافتند.

گرچـــه عمـــربن خطّـــاب، گلوهـــای صـــحابه‌ی قریشـــی را بـــر دروازه‌ی مـدیـنـة الـنـبـی‌گرفته بـود کـه مبـادا بیـرون رونـد و مـردم را بـه راسـت و چـپ بگریزاننـد (یعقـوبی، ۱۳۶۳، ج۲، ص۴۷)؛ امـا در دوره‌ی خلافـت عثمـان، بـه لحـاظ ویژگی‌های اخلاقی، فکری، دیدگاه‌های اقتصادی، اجتماعی و کهولت سن، شـرایط لازم برای دنیاطلبان ـ به ویژه اشرافیّت کهن جاهلی ـ از هر حیث مهیّا گردید. آنان آزادانـه و بی‌توجّه به معیارهای دینی و اسلامی به تجارت، مال‌انـدوزی و تکثرطلبـی پرداختنـد و دیری نگذشت که بخش عظیم جامعه‌ی اسلامی شاهد و ناظر ظهور اشرافیّتی شد که بـا دارا بـودن درآمـدهای سرشـار و تسـلّط بـر مناصـب و شـهرها، اوقـات و ایّـام را در خوشگذرانی و غوطه‌ور شدن در نعمت‌های دنیوی گذرانـده و آنـان را نیـز بـه سـخره

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

می‌گرفتند. از برنامه‌ها و خطابه‌های امام علی(ع) در دوران خلافتش به خوبی پیداست که آن حضرت چگونه از احیای اشرافیگری کهنه و افسارگسیخته‌ی جاهلی رنج می‌برده است. از جمله سرمایه‌داران جدید (صاحبان املاک و خانه‌ها) در صف صحابه می‌توان از طلحة بن عبیدالله، زبیربن عوّام، عبدالرحمان‌بن عوف، زیدبن ثابت، سعدبن ابی‌وقاص، عمروبن عاص و یعلی‌بن امیه (یعلی‌بن منیه) نام برد. مسعودی با ذکر نام تعدادی از افرادی که به آن‌ها اشاره شد می‌افزاید: بسیاری از دیگر صحابه دارای ملک و ثروت فراوان بوده‌اند؛ اما متأسفانه مسعودی از تمامی آن‌ها نام نبرده و می‌نویسد: «این بابی مفصل است و وصف کسانی که در ایام عثمان تموّل یافتند به‌درازا می‌کشد» (مسعودی، ۱۳۵۶، ج۱، صص ۶۹۰-۶۹۱).

چرا برخی از سرمایه‌داران یاد شده با وجود فضای باز اقتصادی و مطلوب با عثمان به مخالفت برخاستند؟ به گفته‌ی طبری با گذشت چند سال از خلافت عثمان «کسانی در شهرها مالدار شدند و مردم بدان‌ها پیوستند و هفت سال این چنین بود که هر گروه می‌خواستند رفیقشان به خلافت برسد» (طبری، ۱۳۶۲، ج۶، ص۲۲۹۱). اشرافیّت جدید از املاک، ثروت کلان و خدمه‌ی فراوان برخوردار شد. آنان با بیان سوابق خود در جنگ‌های عصر رسول‌الله و پیشگامی در راه اسلام در جمع مریدان، اطرافیان و نان‌خورها خود را لایق‌تر از دیگران برای کسب کرسی و منصب خلافت می‌دانستند (welhousen, ۱۹۰۳, p. ٤٢). طه‌حسین در این‌باره چنین می‌گوید: «وقتی عثمان مقرری بیفزاید و پاداش و جایزه هم اعطا نماید، پس به این مردم مالدار رخصت دهد که هر جا می‌خواهند بروند و با سربازان غالب و رعیت مغلوب درآمیزند، شگفت نیست که از طرفی ثروت این عده افزون گردد و از طرف دیگر یاران و مددکارانی بیابند و هر یک از ایشان رئیس حزبی شوند که خود را برای زمامداری مسلمانان لایقتر دانسته و در پی فرصت باشند» (طه‌حسین، ۱۳۶۳، ص۸۰).

عامل و موضوع دیگری که منجر به فزونی دعاوی جریان مورد بحث گردید، مطرح شدن و معرّفی تعدادی از آنان در شورای شش نفره‌ی پیشنهادی عمربن خطاب برای تعیین خلیفه و کاندیداتوری برای خلافت بود. تا آن‌جا که افرادی همانند طلحه و زبیر خود را هم‌شأن و هم‌طراز عثمان می دانستند، و با وجود احسان خلیفه به آنان و آزادی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

کامل در امور اقتصادی، خواهان منزلت بیشتر و کسب خلافت بودند و از زمینه‌های ناخشنودی عمومی در راستای دست‌یابی به هدف، به خوبی استفاده می‌کردند.

ظهور، رشد، نفوذ و عملکرد سرمایه‌داری جدید مرکب از صحابه و مجاهدان دیروز و اشرافیّت شکست خورده‌ی جاهلی و متظاهر به اسلام، از عوامل مهم دیگر در ناخرسندی عمومی بود. توده‌های مسلمان از ثروت‌اندوزی، بهره‌کشی و نفوذ سیاسی ـ اقتصادی این قشر که یادآور عصر جاهلی و پایمال کننده‌ی قسط و عدل اسلامی و ارزش‌های اصیل ره‌آورد آن مکتب بود به ستوه آمدند و در ظهور و نفوذ این اشرافیت، خلیفه و کارگزاران دستگاه خلافت را مقصر قلمداد کردند. دیدگاه یکی از محققان تاریخ اسلام در این ارتباط قابل توجّه است: «کدام حرمان زده‌ای می‌توانست ببیند زیدبن ثابت آن‌قدر طلا و نقره جمع کرده است که تبر از عهده‌ی شکستن آن‌ها برنمی‌آید و آتش حسد در سینه‌اش زبانه نکشد؟... آیا درمانده و بیچاره‌ای هست که بشنود طلحه دارای صدها کنیز و غلام است و زبیر در مصر، بصره، کوفه و دیگر شهرها کاخ‌ها برافراشته، آن‌گاه به شدیدترین وجهی اعتراض نکند؟... شگفتا از آنان‌که دوشادوش پیغمبرشان برای دین برابری تبلیغ و دعوت کردند و همان کسان، این چنین جمع ثروت، تجمّل و خوشگذرانی را برخلاف آیین برابری پیشه ساختند...» (عبدالفتاح عبدالمقصود، ۱۳۶۱، ج۲، ص۱۲-۱۳).

ت) سیره‌ی معیشتی خلیفه

عثمان در عصر جاهلی در زمره‌ی تجّار و سرمایه‌داران بزرگ مکه به شمار می‌رفت و به لحاظ تمکّن و دارایی، زندگی‌اش در رفاه سپری می‌شد. او با گرایش به دین اسلام، کمابیش به پیشه‌ی تجاری خود ادامه داد (ابن سعد، ۱۳۷۷، ج۳، ص۵۰) و در بین صحابه به لحاظ تمکّن و ثروتع شاخص بود؛ حتی در زمان تصدّی خلافت به تجارت و معاملات ملکی اشتغال داشت.

عثمان با نشستن بر کرسی خلافت، تغییری در رویّه‌ی سابق نداد و زندگی را در رفاه می‌گذراند. غذای افطاری او در ماه رمضان نان خوب از آرد الک شده و بزغاله‌ی شیری بریان کرده بود. عمروبن امیه ضمری روایت می‌کند که «... یک‌بار با عثمان حلیمی خوردم که بهتر از آن پخت و پزی ندیده بودم، تودلی گوسفند ریخته بودند و مایهٔ آن

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

شیر و روغن بود.» (طبری، ۱۳۶۲، ج۶، صص۲۲۹۵-۲۲۹۶). علاوه بر تناول غذاهای لذیذ و گران قیمت، دندان‌های خود را با طلا محکم و روکش می‌کرد و لباسهای فاخر می‌پوشید (ابن‌سعد، ۱۳۷۷، ج۳، ص۴۸). در مدینة النبی خانه‌ای زیبا از سنگ و آهک بنا و درب‌هایی از چوب ساج و عرعر بر آن نصب نمود (مسعودی، ۱۳۵۶، ج۱، ص۶۸۹). ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: هنگامی که بنای ساختمان وسیع و پهناورش به پایان رسید، غذای مفصلی تدارک دید و مردم را به سور و مهمانی فراخواند. عبدالرحمان‌بن عوف ـ از حامیان اصلی خلافتش ـ از جمله مدعوّین بود. او هنگامی که ساختمان و غذای تهیّه شده را مشاهده کرد، گفت: همانا حقیقت دارد آن‌چه درباره‌ی تو اظهار می‌شود «و ما همانا به خدا پناه می‌بریم از بیعت با تو» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۹۷، ج۱، ص۱۹۶). عثمان در مدینة النبی اموال، باغ‌ها، قنوات و چشمه‌های آب فراوان داشت. ماترک او مبلغ سی میلیون و نیم درهم و یکصد و پنجاه هزار دینار پول نقد، یک هزار شتر و املاک زیاد در وادی‌القری، برادیس و حنین ـ با قیمتی بیش از دویست هزار دینار ـ گزارش شده است (ابن سعد، ۱۳۷۷، ج۳، ص۶۶؛ مسعودی، ۱۳۵۶، ج۱، ص۶۹۸).

سیره‌ی معیشتی زندگی شخصی عثمان در مقایسه با شیوه‌ی معیشتی و ساده‌زیستی رسول اکرم(ص) و شیخین موجبات اعتراض برخی از مسلمانان را فراهم ساخت. به عنوان مثال، او در پاسخ به کسانی که زهد عمر را یادآور شدند می‌گفت: «خدا عمر را بیامرزد، چه کسی می‌تواند تحمّل او را داشته باشد. من ثروتمندم و از مال خودم خرج می‌کنم و باید غذاهای نرم بخورم» (طبری، ۱۳۶۲، ج۶، ص۲۲۹۵). در پاسخ به منتقدان نیز چنین بیان می‌داشت: «به‌خدا من از همه‌ی قریشیان مالدارتر بودم و در کار تجارت بیشتر از همه می‌کوشیدم و پیوسته غذای نرم می‌خوردم و اینک که پیر شده‌ام غذایی را بیشتر دوست دارم که نرمتر باشد...» (همان، صص۲۲۹۵-۲۲۹۶). شیوه‌ی معیشتی خلیفه ـ به عنوان مصداقی از زندگی همراه با رفاه و معیشت خوب ـ از سوی کارگزارانش نیز مورد تقلید قرار گرفت. نتیجه‌ی این تقلید، همانا چیزی جز فاصله گرفتن از توده‌های فقیر، تلاش هرچه بیشتر در کسب مواهب مادی و عمیق‌تر شدن اختلاف طبقاتی و سرانجام نارضایتی عمومی نبود.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

ث) ناخشنودی سپاهیان و مؤدّیان مالیات و خراج

در دوره‌ی خلافت عمربن خطاب، غنائم سرزمین‌های مفتوحه در یک سیستم منظم و مشخص توزیع می‌شد؛ به همین جهت مخالفتی جدی برانگیخته نشد. در خلافت عثمان از غنایم و درآمدهایی که در نتیجه‌ی فتوحات بدست می‌آمد جز مقداری اندک، نصیب سپاهیان نمی‌گردید و حتی گاه همان مبلغ ناچیز نیز پرداخت نمی‌شد. آنان ناظر بودند که کارگزاران اموی درآمدهای کلانی را که در نتیجه‌ی تلاش به‌دست آمده به خود اختصاص داده و حتی بر آن‌ها برتری‌طلبی و تفاخر هم روا می‌دارند(الوردی، بی‌تا، صص۱۶-۱۵؛ Islamic culture, ۱۹۵۳, p. ۵). یکی از پژوهشگران تاریخ اسلام، درباره‌ی کیفیت تقسیم غنایم در دوره‌ی خلافت عثمان می‌نویسد: «در تقسیم غنائم جنگی هم به حقوق مردم تجاوز می‌شد و بر آنان ستم می‌کردند؛ یعنی آنان را به کلی از غنایم محروم می‌ساختند یا کمتر از حقشان بدانان می‌پرداختند؛ زیرا اموال و غنایم در نظر والیان حقی نبود که پرداختنش واجب باشد. معاویة بن ابوسفیان که می‌دانست احتکار و نگهداری این اموال، خشم و کینه‌ی مردم را برانگیخته است، بر منبر دمشق بالا رفته و گفت: مال متعلق به ماست، غنیمت‌های خود ماست، به هر کس خواستیم می‌دهیم و از هر کس خواستیم دریغ می‌داریم» (عبدالفتاح عبدالمقصود، ۱۳۶۱، ج۲، ص۷۲). این سیاست و دیدگاه موجب شد تا خرده‌گیری و اعتراض از جانب سپاهیان آغاز شود؛ زیرا آنان مبتنی بر آموزه های قرآن و سنت، درآمد اراضی فتح شده و یا به‌دست آمده از راه صلح را فئی و از آن خود می‌دانستند.

مالک‌اشتر در خصوص کاهش مقرری‌ها خطاب به مردم کوفه چنین گفت: «ای مردم من از پیش عثمان می‌آیم سعید [سعیدبن عاص] حاکم کوفه را دیدم که قصد دارد مقرری زنانتان را به صد درهم کاهش دهد و جنگاوران سخت‌کوش را دو هزار بدهد» (طبری، ۱۳۵۲، ج۶، ص۲۲۰۵). عثمان از هیأت ناراضی مصری، انگیزه‌ی ورود به مدینة النبی و درخواست‌هایشان را جویا شد؛ آنان گفتند: «مردم مدینه از درآمد سرزمین‌های مفتوحه و غنایم نگیرند که این مال از آن کسانی است که بر سر آن جنگیده‌اند؛ و از آن پیرانی است که یاران پیامبر(ص) بوده‌اند» (همان، ص۲۲۳۵؛ دیاربکری، ۱۳۰۲، ص۲۹۵). خلیفه به این درخواست پاسخ مساعد داد و پذیرفت که پرداخت غنایم به مستحقان غیر از اهالی مدینة النبی نیز رواست و تنها کسانی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

از اهالی مدینة النبی مُحق خواهند بود که از اصحاب رسول‌خدا (ص) باشند. در روایتی دیگر آمده است که عثمان اظهار داشت: «من بی‌جهت از فرستادگان و هیأت مصری [به مدینة النبی] بیمناک بودم...؛ بدانید اموالی که نزد ماست متعلق به کسانی است که بر سر آن جنگیده‌اند، علاوه بر آن‌ها تنها به مردان کهنسال از صحابه‌ی رسول‌خدا (ص) حقی خواهیم داد و بس؛ ناراضیان، از این سخنان بسیار خرسند گردیده و رهسپار بلاد خود شدند» (طبری، ۱۳۶۲، ج۶، ص۲۲۳۵). اما با پیمان شکنی درباریان خلیفه و بازگشت دوباره‌ی هیأت یاد شده از میانه‌ی راه و سرانجام قتل خلیفه، مجالی برای تحقق بخشیدن به این تئوری و ادعا باقی نماند.

کارگزاران اموی به تدریج در شهرها به طور مستقیم و غیرمستقیم امور مالی ـ را که پیش از آن استقلال ویژه داشت ـ تحت سیطره و اختیار خود درآورند و بی‌پروا در راستای امیال و امور خود خرج می‌کردند. عبدالله بن سعدبن ابی‌سرح (حاکم مصر) اموال فراوانی اعم از نقدی و غیرنقدی به مدینة النبی فرستاد؛ عثمان با تعجب از کثرت اموال، جمله‌ای بر زبان راند که گویای بی‌توجهی او به چگونگی دست‌یابی حکامش به این درآمدها بود. او خطاب به عمروبن عاص (حاکم پیشین مصر) گفت: گاو شیرده، پس از تو شیرش به خوبی فزونی یافته است. عمرو پاسخ داد: خلیفه راست می‌گوید، لیکن گوساله‌ی آن هلاک شده است. (همان، ج۵، ص۲۱۰۲-۲۱۰۳).کنایه از این‌که، این اموال دسترنج مردمی است که هم اکنون در فقر، تهیدستی و هلاکت دست و پا می‌زنند و از سوی حاکم خلیفه سخت مورد استثمار و بهره‌کشی قرار گرفته‌اند.

نتیجه

سیاست مالی و اقتصادی عثمان بن عفان و کارگزارانش یکی از عوامل مهم در بروز قیام سال سی و پنج هجری بود و در آن مقطع تاریخی با انتقاد و مخالفت بسیاری از صحابه و مسلمانان مواجه گردید.

عثمان در بعد معیشت، فردی رفاه‌طلب بود. در دوران تصدّی خلافت نیز شیوه‌ی معیشتی پیشین را ادامه داد. روش گذران زندگی شخصی او در مقایسه با رسول اکرم (ص) و شیخین، تأثیری منفی و ناخشنود کننده بر جای گذاشت. عثمان خود را در چگونگی مصرف اموال بیت‌المال ـ به عنوان خلیفه ـ به‌هرگونه که صلاح می‌دید مجاز می‌پنداشت و با این دیدگاه با بهره‌مند ساختن خویشان و معدودی افراد دیگر ـ از

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

عطایای فراوان ـ اعتراض جمع فراوانی از نخبگان و دیگر اقشار جامعه‌ی اسلامی را برانگیخت. در خلافت دوازده ساله‌ی او اشراف و سرمایه‌داران بزرگی ظهور یافتند؛ این عدّه با توجّه به شرایط مساعد جامعه و عدم نظارت جدی حاکمیت، ثروت‌های کلانی اندوختند و موجبات ایجاد فاصله‌ی طبقاتی و نارضایتی عمومی را فراهم ساختند. در میان اقشار جامعه، پاره‌ای از کشاورزان و جنگجویان به لحاظ فشار مالیاتی و اخذ ناعادلانه‌ی مالیات و خراج و عدم توزیع عادلانه‌ی غنائم و درآمدهای عمومی، در صف منتقدین و مخالفان قرار گرفتند. کیفیت برخورد و اقدام خلیفه با اراضی عمومی، واگذاری اقطاع به افرادی خاص و انحصاری کردن برخی مراتع و قرقگاه‌ها از موارد قابل توجّه و موجب نارضایتی عمومی بود. او با سیاست و اهدافی خاص به تقسیم اراضی دست یازید؛ اما نه تنها اهداف مورد نظر متحقق نگردید، بلکه نتایج ناخوشایندی نیز به بار آورد. بازار خرید و فروش زمین رونق گسترده یافت و منجر به ظهور عده‌ای زمیندار و زمین‌خوار گردید. کارگرانی از بنده و آزاد در اراضی آنان با حقوقی نازل به کار اشتغال یافتند. دیری نگذشت که با پدیدار شدن طبقه‌ی مرفّه و صاحب سرمایه‌ی فراوان، اعتراض رنجبران و نیز آگاهان به قسط و عدل اسلامی برانگیخته شد. برخی از صاحبان سرمایه ضمن دارا بودن ثروت سرشار، خدمه و چاکران فراوان و سوابق اسلامی و مبارزاتی، خواهان نفوذ بیشتر در دستگاه خلافت و منقاد کردن خلیفه در برابر آرمان‌ها و اهداف خود و حتی خواهان دست‌یابی به خلافت بودند و در این جهت از بسیج عمومی بر ضد خلیفه با بهره‌وری مناسب از زمان و حوادث کوتاهی نکردند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

منابع و مآخذ

۱. ابن ابی‌الحدید، عزالدین عبدالحمید (۱۳۹۷ق)، *شرح نهج البلاغه*، بیروت: دار احیاء الکتب العربیه.
۲. ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۴۴). *تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه‌ی عباس خلیلی، تهران: مؤسسه‌ی مطبوعاتی علمی.
۳. ابن حجر (۱۳۵۸ق). *الصواعق المحرقه*، قاهره: شرکة انطباعة الفنیة المتحده.
۴. ابن سعد، ابوعبدالله محمد (۱۳۷۷ق). *طبقات الکبری*، بیروت: دارصادر للطباعة و النشر.
۵. ابن طقطقی، محمدبن علی طباطبایی (۱۳۶۰). *تاریخ فخری*، ترجمه‌ی محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶. ابن عبدالله، احمدبن محمد (۱۴۰۳ق). *عقد الفرید*، بیروت:دارالکتاب العربی.
۷. ابن عبری، ابوالفرج اهرون (۱۳۶۴). *مختصر الدول*، ترجمه‌ی محمدعلی تاجپور و حشمت‌الله ریاضی، تهران: اطلاعات.
۸. ابن قتیبه دینوری، ابی محمد عبدالله (۱۳۸۰). *امامت و سیاست (تاریخ خلفا)*، ترجمه‌ی سیدناصر طباطبایی، تهران: ققنوس.
۹. ابوالفداء، اسماعیل‌بن علی (بی‌تا). *المختصر فی اخبار البشر*، بیروت: دار المعرفة للطباعة و النشر.
۱۰. اجتهادی، ابوالقاسم (۱۳۶۳)، *بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین*، تهران: سروش.
۱۱. الوردی، علی (بی‌تا). *نقش وعّاظ در اسلام*، ترجمه‌ی محمدعلی خلیلی، بی‌جا: چاپ پدرام.
۱۲. امیرعلی (۱۳۲۰). *تاریخ عرب و اسلام*، ترجمه ی سیدمحمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران: چاپخانه مجلس.
۱۳. بلاذری، احمدبن یحیی (بی‌تا). *انساب الاشراف*، بغداد: مکتبة المثنی.
۱۴. بلعمی، ابوعلی (۱۳۶۶). *تاریخ بلعمی*، تهران: نشر نو.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

۱۵. جودة السحار (بی‌تا). *ابوذر غفاری*، ترجمه‌ی علی شریعتی، بی‌جا.
۱۶. حسن ابراهیم حسن (۱۹۶۲م). *تاریخ الاسلام*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۷. خلیلی، محمدعلی (۱۳۲۰). *خلفاء راشدین*، تهران: شرکت چاپ تهران.
۱۸. دیاربکری، حسین‌بن محمد (۱۳۰۲ق). الخمیس فی احوال انفس نفیس، مصر: المطبعة العثمانیة.
۱۹. سیدقطب (۱۳۵۸). *عدالت اجتماعی در اسلام*، ترجمه‌ی سیدهادی خسروشاهی و محمدعلی گرامی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۰. شهیدی، سیدجعفر(۱۳۶۲). *تاریخ تحلیلی اسلام*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۱. شیخ مفید، محمدبن نعمان (۱۳۶۷). *نبرد جمل*، ترجمه‌ی محمود مهدوی، تهران: نشر نی.
۲۲. صدر، محمدباقر(۱۳۵۷). *بررسی‌هایی درباره‌ی مکتب اقتصادی اسلام*، ترجمه‌ی عبدالعلی اسپهبدی، تهران: انتشارات اسلامی
۲۳. طالقانی، سیدمحمود (۱۳۴۴). *اسلام و مالکیت*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۴. طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۲). *تاریخ طبری*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
۲۵. ---------- (۱۳۵۲). *تاریخ طبری*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲۶. طلس، محمد اسعد (۱۹۵۷م). *الخلفاء الراشدون*، بیروت: دار الاندلس للطباعة و النشر.
۲۷. طه حسین (۱۳۶۳). فتنة *الکبری*، ترجمه‌ی سیدجعفر شهیدی، تهران: شرکت چاپ و انتشارات علمی.
۲۸. عادل ادیب (۱۳۶۴). *زندگانی تحلیلی پیشوایان ما*، ترجمه‌ی اسدالله مبشری، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]

۲۹. عبدالفتاح عبدالمقصود (۱۳۶۱). *الامام علی(ع)*، ترجمه‌ی سیدمحمدمهدی جعفری، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۳۰. فارسی، جلال‌الدین (۱۳۵۷). *انقلاب تکاملی اسلام*، تهران: مؤسسه انتشاراتی آسیا.
۳۱. قمی، شیخ عباسی (بی‌تا). *تتمة المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء*، قم: کتابفروشی داوری.
۳۲. ک. حتی، فلیپ (۱۳۴۴). *تاریخ عرب*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تبریز: کتابفروشی حاج محمدباقر کتابچی.
۳۳. مدرسی طباطبایی، سیدحسین (۱۳۶۲). *زمین در فقه اسلامی*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۴. مسعودی، علی‌بن حسین (۱۳۵۶). *مروج الذهب*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۵. نویری، شهاب‌الدین احمد (۱۳۶۴). *نهایة الارب*، ترجمه‌ی محمود مهدوی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳۶. نهج‌البلاغه (۱۳۷۳). ترجمه‌ی سیدجعفر شهیدی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۳۷. هیکل، محمدحسین (۱۹۷۳م). *عثمان‌بن عفان*، مصر: دارالمعارف.
۳۸. یعقوبی، احمدبن ابی‌یعقوب (۱۳۶۳). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه‌ی محمدابراهیم آیتی، تهران: مرکز انتشارات علمی، فرهنگی.
۳۹. Islamic culture (1953). NO XXVII.
۴۰. Well housen (1953). the Arab kingdom and it's Fall, translated by Margaret weir, M. khayats, Beirut.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-04]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.6.6]